



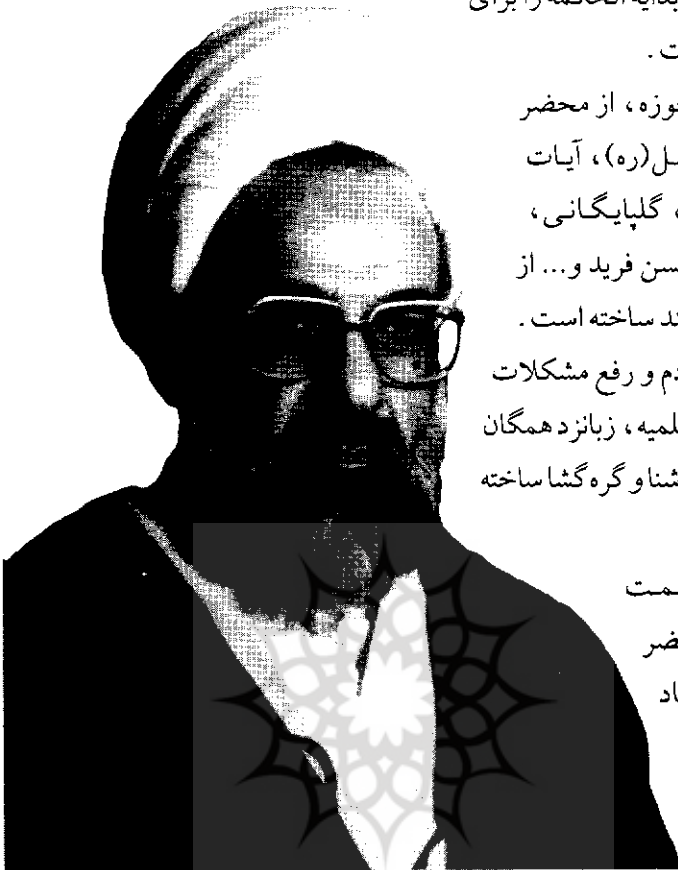
آیت الله گرامی

گفت و گو با عالمان، دین باوران، استاد دیدگان و مدرّسان، درس آموز است و اندیشه آفرین، به ویژه استادانی که دوران سخت گذشته حوزه های علمیه را گذرانده و مرارت های آن را چشیده و لمس کرده اند و بر اعتقاد و پایبندی خود پای فشرده اند، آنان که در کنار درس و بحث های حوزوی، مبارزه را فراموش نکرده اند، خود را به آب و آتش زده و دوران تنهایی و شکنجه زندان های ستم شاهی را پشت سر گذاشته اند و با حرکت اسلامی ملت هوشمند ایران، پای به عرصه نهاده و به رسالت خود ادامه داده اند.

آیت الله گرامی، از معدود اساتید با سابقه و خوش ذوق حوزه علمیه قم می باشند، که درس های حوزوی را با علوم قرآن و تفسیر درآمیخته و در کنار درس حوزوی، به مباحث تفسیر و علوم قرآن پرداخته و تشنگان معارف قرآن را بهره هارسانده اند.

همو که سالها در کنار علامه بزرگوار، مرحوم طباطبائی (ره)، صاحب تفسیر گرانسنگ المیزان





بوده و با او همدم و همراه و همدل زیسته، و به گفته خود علامه، به ترجمه بخشی از تفسیر المیزان پرداخته و نیز کتاب بَدایة الحکمة را برای دانشجویان ترجمه کرده است.

تلمذ این استاد بزرگ حوزه، از محضر بزرگانی همچون امام راحل (ره)، آیات عظام: بروجردی، اراکی، گلپایگانی، داماد، حائری، حاج آقا حسن فرید و... از او فردی فرهیخته و اندیشمند ساخته است. عنایت و توجه او به مردم و رفع مشکلات آنان، به ویژه طلاب حوزه علمیه، زبانزد همگان است و از وی چهره‌ای درد آشنا و گره گشا ساخته است.

بینات، فرصت را غنیمت شمرده و ساعاتی را در محضر استاد نشسته و با پیشنهاد گفت و گویی صمیمانه، دوستان علم و ادب را بهره مند ساخته است.

گفت و گوی بی ریا و بی هیچ تکلف استاد، یاران را بر آن داشت تا قدری پارافراتر نهاده و از مباحث خاص قرآنی پیش تر روند و با استاد از هر دری سخن بگویند و علاقه مندان را، با زندگی علمی و فرهنگی ایشان آشنا نمایند.

امید آنکه بیانات شیرین و تجربه‌های ایشان، درس آموز باشد و راهگشا.

والله هو المستعان

بینات

بینات: لطفاً در ابتدا مختصری از زندگی خودتان را و نیز چگونگی روآوری‌تان، به علوم و تفسیر قرآن را بیان بفرمایید.

استاد، بنده متولد مهر ۱۲۱۷ هستم و بعد از ۶ ابتدایی، به صورت شبانه، دوره سیکل را شروع کردم، بعداً برخی، جنبه‌های روحی برایم پیش آمد و نیز با بعضی اساتید معنوی برخورد کردم، به خصوص منبر



مرحوم آقای تربتی واعظ در من بسیار مؤثر بود. بنده به وسیله ایشان مستبصر شده، طلبه شدم. حتی سیکل را ناتمام گذاشتم، به حدی به ایشان علاقمند شده بودم که در آن سنین پایین که مثلاً سیزده ساله بودم سعی می‌کردم، راه رفتنم هم مثل آقای تربتی باشد. عاشق ایشان شده بودم. ایشان منزل پدر بزرگم مرحوم حاج اسد الله شمس که در کوچه ارک بود روزها و شبها منبر می‌رفت و در منزل پدری خود ما هم گاهی برای منبر دعوت می‌شد. معروف بود که تحصیلات و معلومات بالائی ندارد ولی واقعاً ایشان از کسانی بود که قیامت را قبول داشت و روحیه عجیبی داشت که داستان‌هایی دارد و الآن فرصت طرح آنها نیست.

اوایل طلبگی، مرحوم پدرم مرا رها نمی‌کرد، چون ایشان از تجار قم و مورد احترام اهل بازار بود، و من ضمن خواندن درس طلبگی در بازار پیش ایشان دفتر دار و صندوق دار حجره ایشان بودم. ولی به تدریج خداوند لطف کرد و از حدود سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی مستقل شدم که آن هم داستان‌هایی دارد. خیلی سریع پیش رفتم، گاهی غیر از برخی روزهای مهم چون عاشورا و ۲۱ ماه رمضان و مانند اینها، ظاهراً اصلاً تعطیلی دیگری نداشتیم. زمستان و تابستان درس می‌خواندم، به طوری که کل سطح را از آن اوّلی که از سن ۱۲ سالگی شروع کردم، در ظرف کم‌تر از پنج سال کل سطح را تمام کردم و از حدود ۱۸ سالگی درس خارج می‌رفتم. یعنی ۱۸ سالگی کفایه می‌خواندم و خارج هم می‌رفتم.

اولین درسی که رفتم، درس مرحوم امام و مرحوم آقای بروجردی بود. چون تعطیلی درس آقای بروجردی زیاد بود، به درس امام اهمیت بیشتری می‌دادم. با شروع مبارزات، ما هم وارد این مسیر شدیم و بارها زندان و تبعید شدم. زندان مفصل ما سال ۵۲ تا نزدیک ۵۶ بود که یک سال هم با آقایان، منتظری، طالقانی و عده‌ای دیگر (۹ نفر) در زندان اوین در یک اطاق بودیم. بعد هم کم‌تر از یک سال بیرون نیامده بودیم که تبعید شدیم و این وضع ادامه داشت تا نزدیک پیروزی انقلاب.

زندگی علمی بنده هم به این شکل بود که از همان اوایلی که درس می‌خواندم، درس هم می‌دادم و یادم می‌آید که در سن ۱۵ سالگی درس می‌دادم. همان طور که سیوطی یا مغنی می‌خواندم، جامع المقدمات درس می‌دادم و کما کان به لطف خداوند تا الآن موفق بوده‌ام و از خدا می‌خواهم که تا آخر عمر، توفیق کارهای علمی را از ما سلب نکند که از بزرگ‌ترین نعمت‌ها می‌دانم. درس خارج هم به درس‌های مرحوم امام، آقای بروجردی، آقای اراکی، آقای آملی، آقای گلپایگانی، آقای داماد، مرحوم حاج آقا مرتضی حائری، مختصری مرحوم حاج آقا حسن فرید رفته‌ام.

بعد از فوت آقای داماد، خیلی احساس کمبود می‌کردم البته درس آقای اراکی خوب بود و پخته بود ولی پخته‌ما حاصل بود و حالت نقادی و بحث را نداشت لذا به امام نوشتم که اگر ممکن است آقای بجنوردی بیایند قم تا ما از ایشان بهره ببریم. و ایشان هم پیغام دادند که آقای بجنوردی پیر هستند و حال ندارند و



خودتان کار کنید.

قضیه رو آوردن من به مسائل قرآنی هم، بنده فکر می‌کنم در همان سال‌هایی که تازه درس خارج می‌رفتم، عصرها نیم ساعت به غروب می‌آمدم فیضیه و نزدیک پله‌هایی که متصل به صحن حضرت معصومه (س) می‌شود، جلوی حجره‌ای می‌نشستم و روی قرآن مطالعه می‌کردم و این مربوط می‌شود به سال‌های ۲۷ و ۲۸ شمسی که در حدود ۱۹-۲۰ سالگی بودم. آن وقت کتاب‌های روان‌شناسی زیادی را مطالعه می‌کردم. بعد رو به قرآن آوردم ببینم از قرآن چه استفاده‌ای می‌کنم و خیلی مطالب هم آن زمانها استفاده کردم و یادم هست که خیلی از آیات قرآن را تطبیق می‌کردم بر آن مطالب روان‌شناسی که خوانده بودم و این موجب شد که روی روایات هم با دید روان‌شناسی کار کنم و از اوّل و سائل و مستدرک شروع کردم و حتی در باب طهارت هم می‌دیدم که بعضی روایات به فلان بحث روان‌شناسی مربوط است. مثلاً در آیه کریمه **مَنْ كَانَ يظن أن لن ينصره الله في الدنيا والآخرة فليمدد بسبب الی السماء ثم ليقطع**، (حج، ۱۵/۲۲) وقتی این آیه را خواندم، به ذهنم آمد که این مربوط به یک بحث روان‌شناسی درباره‌ی یأس باشد، هیچ خاصیتی در دنیا ندارد و امری است که با عالم طبیعت هیچ تطابقی ندارد. آن زمان آیات را برای خودم دسته بندی‌هایی می‌کردم که الآن یادداشت‌های آنها موجود است. این اولین مرحله روآوری بنده به قرآن بود، به عنوان فهم مطالب غیر مرسوم حوزه.

اما مطالب مرسوم حوزه، از موقعی که مغنی می‌خواندم، در باب اوّل، این هشام آیاتی می‌آورد و بحث می‌کند، ما هم به تفسیر مجمع البیان، در قسمت بحث اعراب و لغت مراجعه می‌کردیم. بنابراین در مباحث رایج حوزوی ارتباط من با قرآن و مراجعه به بحث لغت و اعراب از آن زمان بوده است.

ورای جنبه‌های علمی، یک رابطه دیگری با قرآن در باب مفهوم قصص داشتم که این رابطه مربوط به قبل از آن رابطه‌های دیگر بود. چنانکه اشاره کردم، در اوایل طلبگی، از جهت عدم تطابق فرهنگ طلبگی با فرهنگ خانوادگی، مشکلاتی بود، در خانواده‌ی ما روحانی مهم و سرشناسی نبود، به جز مرحوم آشیخ ابوالقاسم کبیر قمی که دایی پدرم بوده و البته بنده ایشان را زیارت نکردم. ولی بعدها روحانی به آن معنا در خانواده‌ی ما نبوده است و این عدم تطابق فرهنگها در آن زمان مشکلات زیادی را برای من در پی داشت. لذا روی قصص قرآن، به خصوص قصه حضرت یوسف که احسن القصص است زیاد کار می‌کردم و وقتی آن را می‌خواندم دائماً همراه با گریه‌های طولانی بود. داستان حضرت مریم هم برای من خیلی تکان دهنده بود از این لحاظ که اگر کسی قدم در آن مسیرها بگذارد خداوند لطف می‌کند و او را نگه می‌دارد، ولی داستان حضرت یوسف برای من بیشتر عجیب و الهام بخش بود و اجمالاً درس استقامت بود، و الآن هم بعد از سالیان دراز که از آن قضیه می‌گذرد. (در حدود ۲۲ یا ۲۲ شمسی، تا الآن که نزدیک ۸۰ شمسی است) هنوز هم وقتی احسن القصص را می‌خوانم تحت تأثیر قرار می‌گیرم از این بُعد که خداوند چه دستگیری‌های

اعجاز گونه‌ای از بندگان خودش دارد.

این خلاصه ارتباط ما با قرآن بود که البته داستان آن مفصل‌تر از این حرف‌هاست.

بینات: لطفاً بفرمایید در مباحث تفسیر، درس و استاد خاصی هم داشتید؟

استاد، ما فقط دو تا استاد تفسیر داشتیم، یکی مرحوم حاج میرزا ابوالفضل زاهدی که در مسجد امام تفسیر می‌گفت و اوایل طلبگی، در آن درس شرکت می‌کردیم. همان ایامی بود که مغنی و سیوطی می‌خواندیم، چون در همان مکان، خودمان درس سیوطی و مغنی می‌خواندیم، در درس تفسیر و نماز آقای زاهدی هم شرکت می‌کردیم ولی بعدها مرحوم آقای طباطبایی در مدرسه حجتیه درس تفسیر می‌گفتند. ما هم آنجا می‌رفتیم که درس تفسیر دقیقی بود و از کسانی که یادم هست آن موقع شرکت می‌کردند آقای سید محمد حسین تهرانی بودند که بعداً کتاب‌های زیادی راجع به معارف داشتند. ایشان پیرترین شاگرد آقای طباطبایی بود و آقای حسینیان هم بود که مدتی کتابدار مدرسه فیضیه بود که اسمشان را عوض کردند به فضائلی، و چند سال پیش هم فوت کردند. آقای حاج شیخ علی آقای عراقچی همدانی هم می‌آمدند که الآن هستند.

این آشنایی ما خدمت ایشان بود و بعدها که المیزان منتشر شد، نظر آقای طباطبایی این بود که هر جلدی را یک نفر ترجمه کند که زودتر ترجمه‌هایش انجام شود، که قبل از ما آقایان مکارم، نیری و بروجردی، مصباح، آسید محمد خامنه‌ای ترجمه کرده بودند. مرحوم آقای طباطبایی به وسیله یکی از دوستان (مرحوم آقای حائری تهرانی) از بنده خواستند که یک جلد را هم من ترجمه کنم که جلد دهم و مقداری از جلد هشتم فارسی به قلم من است. بعدها مرحوم آقای آسید محمد باقر موسوی که ترجمه کردند با ماها تماس گرفتند و گفتند چون می‌خواهیم قلمها یکنواخت بشود شماها موافقت کنید که جلد‌های اولیه را هم برگردانم و به قلم خودم ترجمه کنم و ما هم اجازه دادیم که همه آنها عوض شد و چاپ رایج کنونی همه‌اش به قلم آقای سید محمد باقر موسوی است. ترجمه‌های ما در آن چاپ‌های قدیم موجود است.

بینات: چند سال درس تفسیر علامه شرکت کردید؟

استاد، یادم نیست، ولی زیاد درس ایشان رفتم. یادم هست که هنوز معمم نشده بودم تفسیر ایشان می‌رفتم و بعدها نیز ادامه دادم اما چند سال طول کشید، الآن یادم نمی‌آید.

ما اجمالاً خدمت ایشان در درس تفسیر بودیم تا موقعی که ایشان درس اسفار شروع کردند و ما هم شرکت می‌کردیم. رابطه ما محفوظ بود تا اینکه ترجمه بدایة الحکمة را با نظر ایشان نوشتم و چون قرار بود اصل بدایة الحکمة به حالت درسی باقی بماند، فقط ترجمه شد و شرح بر آن افزوده نشد. یعنی برای

گفت و گو



دانشگاهها که عربی برایشان مشکل بود فقط ترجمه شد و حالت متن باقی ماند. یکی دو جا که انتقاد داشتیم، در پاورقی نوشتیم که علامه چنین گفته‌اند و من به این علت، مثلاً، مثال را عوض کردم. به هر حال مکرر خدمت ایشان می‌رسیدم، هم موقع ترجمه‌المیزان که گاهی ایشان خودشان کتاب‌هایی می‌آوردند و تطبیق می‌دادند و حتی یک وقتی برای پیدا کردن معنای یک شعر عربی خود ایشان کتاب‌هایی آوردند و تطبیق کردند.

در جنبه‌های معنوی هم دیدار ایشان لذت بخش بود. روحانی به این آقای، به این صفا و صمیمیت و سلامت نفس و در عین حال با این عاطفه در عمرم کم دیده‌ بودم. در این اواخر که دوران مریضی ایشان هم بود، یک روزی که به طرف حرم می‌رفتم، ایشان از حرم بر می‌گشتند در همین خیابان بهار که الآن به نام بلوار شهید محمد منتظری تغییر کرده، وقتی مرا دیدند عصایشان را زدند به زمین و ایستادند. رفتم خدمتشان و احوالپرسی کردم که ایشان خیلی گرم و با محبت بر خورد کردند و من هیچ وقت آن نگاه‌های لطیف و با محبت ایشان را یادم نمی‌رود که بعد از آن دیگر من ایشان را به این حالت ندیدم.

بیانات: همان طور که می‌دانید روش‌های مختلفی برای تفسیر وجود دارد: روش

عقلی، (روایی، علمی و... شما چه روشی را برای فهم قرآن موثرتر می‌دانید؟

استاد، اولاً این نکته را عرض کنم که من در نوشته‌ها دیده‌ام که گاهی روش‌های تفسیری با محتوا خلط شده است. همین که الآن اشاره فرمودید روش عقلی و... در خیلی از کتاب‌ها نیز این گونه آمده است. ما دو بحث داریم، یک بحث این است که در کدام قسمت از مسایل قرآنی بحث می‌شود، بعضی در مسایل عرفانی بحث می‌کنند مثل تفسیر ابن عربی، بعضی در مسایل کلامی مثل فخر رازی و بعضی در مسایل اجتماعی و انقلابی مثل تفسیر پرتوی از قرآن آقای طالقانی و فی ظلال سید قطب، بعضی بیشتر به جنبه‌های ادبی پرداخته‌اند مثل مجمع البیان و کشاف. این‌ها مربوط به محتوا است و بعضی هم جامع بحث می‌کنند مثل علامه که تا حدودی جامع بحث کرده‌اند.

یک بحث دیگر این است که ما در هر قسمت از این مباحث که می‌خواهیم وارد شویم چگونه کار کنیم و چگونه مطالب را استخراج کنیم. این که عرض کردم خلط شده بدین صورت است که شما به کتاب التفسیر و المفسرون ذهبی، مراجعه کنید یا دیگران. در اینها واقعاً روش‌های تفسیری با محتوا خلط شده است. حتی مرحوم علامه نیز در مقدمه جلد اول المیزان آنجا که درباره‌ی مناهج التفسیر بحث می‌کنند باز از محتوا سخن گفته‌اند. البته نسبت به مقام ایشان کوتاهی نشود. در این قسمت من فکر می‌کنم که سه روش بیشتر نباشد.

یک روش، روش اخباریان است که تفسیر قرآن به روایت باشد و در حقیقت آنچه که آنها می‌گویند اصلاً



تفسیر قرآن نیست بلکه روایات است. آنها می‌گویند قرآن را ما نمی‌فهمیم؛ و انما يعرف القرآن من خوطب به، و لذا هر چه در روایت آمده برای ما ملاک است. این در حقیقت تفسیر قرآن به راهنمایی اهل بیت است و اگر در موردی روایت نداشت، تفسیر نمی‌کنند. نمونه این‌گونه تفاسیر در شیعه، تفسیر برهان، نورالثقلین و در عامه هم نمونه‌اش در المثنور است.

راه دوم، راه متعارفی است که همه مفسران آن راه را می‌روند و آن از طریق مراجعه به لغت است. کار روی جملات ترکیبی با قواعد ادبیات عرب، و کلمات بسیط را همه با مراجعه به لغت استفاده می‌کنند.

سوم هم، روشی که مرحوم علامه ابداع کردند، روش تفسیر قرآن به قرآن بود. ایشان از تعبیری که نقل شده، القرآن یفسر بعضه بعضاً استفاده کردند. حتماً به کتاب‌هایی که در شرح روش علامه نوشته‌اند مراجعه کرده‌اید. عده‌ای از آنها از علمای حوزه هستند، من دیده‌ام مثال‌های موردی می‌زنند و می‌گویند مثلاً این آیه تفسیرش فلان جا است. یک مثال این است که در یک آیه دارد که به آنها عذاب نازل شد و در آیه دیگر توضیح داده می‌شود که «حجارة من سجيل» (فیل، ۱۰۵/۴) بوده است مثلاً. مرحوم علامه در درس این کار را زیاد داشتند که وقتی یک آیه‌ای را شروع می‌کردند، آیات زیاد دیگری هم از جاهای دیگر می‌آوردند و می‌فرمودند این مطلب در فلان آیه هم این‌گونه بیان شده است. روش ایشان در خود متن المیزان هم مشخص است، وقتی ایشان در یک آیه‌ای وارد می‌شوند معمولاً آیات دیگری که مشابه این آیه است، می‌آورند و همه هم این را پذیرفته‌اند که این روش ایشان ابداعی است و خیلی هم مورد تحسین فضلا و علمای حوزه قرار گرفته است.

بنده در عالم طلبگی که همیشه این قلت و قلت دارد، به نظرم می‌آید که می‌توانیم یک مقداری نقادی و نقد طلبگی راجع به این روش داشته باشیم. اولاً روایتی که من دیدم این است که، القرآن یصدق بعضه بعضاً نه یفسر، و مصدق غیر از مفسر است. مصدق یعنی «لو كان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»، و چون چنین اختلافی نیست پس آیات یکدیگر را تصدیق می‌کنند.

پس یصدق بعضه بعضاً یعنی آیات قرآن با یکدیگر اختلاف ندارند. یفسر بعضه بعضاً یعنی این آیه مجمل است و آن آیه بیان می‌کند، و آن که در روایات ثابت است یصدق است نه یفسر. من یک وقتی مراجعه هم کردم ولی یفسر پیدا نکردم.

مطلب دوم اینکه آیا این، روش تفسیری است؟ یعنی مثلاً اگر یک آیه‌ای کلی یک مطلبی را گفته و نخواستہ داخل جزئیات شود بعد آیه دیگری جزئیات این را بیان کرده، می‌توان به این گفت تفسیر؟ مثلاً اگر کسی گفت رأیت انساناً و بعد گفت رأیت زیداً آیا شما می‌توانید بگویید مراد او از انسان همین زید بوده است.

این تفسیر است؟ ذکر مصداق، آیا تفسیر است؟



تفسیر یعنی ما از عبارت اول چیزی نمی‌فهمیم و این می‌آید توضیح می‌دهد نه اینکه عبارت اول کلی است و جزئی را مثلاً بیان نکرده چون در مورد اول اصلاً نمی‌خواسته فرد را بیان کند. تفسیر یعنی اصلاً من این آیه را نمی‌فهمم، مثل محکم و متشابه است که متشابه را نمی‌فهمم و محکم، مراد آیه را توضیح می‌دهد. حال سلّمنا که به این تفسیر بگویند. آیا این از مختصات قرآن است که قرآن بفسّر بعضه بعضاً؟ یا اگر هر کس دیگری مطلب کلی بگوید و بعد جزئیات آن را بیان کند تفسیر به حساب می‌آید و اگر هم تفسیر حساب شود مختص قرآن نیست، مثلاً مرحوم شیخ در رسائل مباحث زیادی در بحث قطع دارند که توضیح بیشتر آن در بحث اشتغال آمده است، بنابراین، این نحوه تفسیر از مختصات قرآن نیست بلکه هر نویسنده و کتابی اگر این نحوه عمل کند در حقیقت با قسمتی از کتاب، قسمت دیگر را تفسیر کرده است. پس اولاً من قبول نمی‌کنم که این تفسیر باشد و ثانیاً این اختصاصی به قرآن ندارد و ثالثاً ما اصلاً این چنین روایتی نداریم.

لذا من با تمام استفاده‌هایی که از مرحوم علامه و از المیزان بردم، اما این جهت برایم هست که از نظر طلبگی به آن نقد داشته‌ام.

بنده به نظرم می‌آید که روش تفسیری قرآن یک امر دیگری است و تاکنون ما سه روش را گفتیم و چیزی خارج از این سه روش وجود ندارد. اینکه آقایان به عنوان روش‌های تفسیری، به محتوا می‌پردازند، درست نیست. اینکه کسی محتوای عقلی را بحث می‌کند یا کسی محتوای روایی را بحث می‌کند، این روش نیست. روش تفسیر از این سه حالت خارج نیست یا از طریق لغت است یا از طریق روایات است و یا از طریق خود قرآن. یک روشی هم که بنده به نظرم آمده است و در کلمات مرحوم صدر المتألهین و مرحوم فیض و مرحوم علامه تنکابنی نیز به آن اشاره‌هایی شده، این است که بحث کنیم که اصلاً آیا مفاهیم قرآن با مفاهیم لغت عرب تطبیق می‌کند یا نه؟

یثبات: لطفاً در صورت امکان در این زمینه بیشتر توضیح بفرمایید.

استاد، ادعای من این است که قرآن دارای اصطلاحاتی است که مختص به خود اوست و این تفسیر، خاص قرآن است یعنی آنچه را که عرفاً مثل مرحوم حاجی در حاشیه منظومه دارند که، الالفاظ وضعت للمعانی العامه یعنی الفاظ برای معانی اوسع از مفاهیم عرضی وضع شده‌اند. من یادم هست که در شرحی که بر منظومه منطوق، در حدود سی سال قبل نوشتم این بحث را مقداری باز کرده‌ام که الفاظ برای مفاهیم عامه وضع شده و شواهدی آوردم که در عرف نیز همین طور است. درست است که در عرف وقتی می‌گویند کلید برق را بزن و چراغ را روشن کن این لامپها به ذهن می‌آید ولی اگر فرض کنیم بجای این، چراغ نفتی بود. آن هم باز چراغ بود. اگر چراغ‌های اتمی بود باز هم چراغ بودند، و مثلاً میزان به معنای ما یوزن به است ولی به خاطر انس بیشتر ذهن به این ترازوهای موجود اینها بیشتر به ذهن می‌آید و الا کلّ ما یوزن به میزان

است. بنابر این بنده به نظرم می‌آید در خود مفاهیم لغوی هم، وضع اولیه اوسع بوده است. اگر در ذهن واضح، به وضع تخصصی یا تخصصی، مورد، خاص و مضیق بوده، این قید نبوده، موردی بوده است. حال در قرآن یک قیدی اضافه می‌شود که وقتی خدا می‌گوید و الشمس یعنی باید تضمین شده باشد که منطبق شود بر معصوم فقط.

غرض اینکه این یک اصطلاح قرآنی است. حال یک بحث این است که چگونه این ادعا ثابت می‌شود؟ و به علاوه چطور اثبات می‌کنید که زیر بنای مفاهیم عرفی نیز این گونه است؟ و نیز از کجا می‌گویید که روش تفسیری باید این باشد؟ و این روش را از کجا استفاده کرده‌اید؟ و بعد اگر این روش باشد آیا تا کجا باید توسعه بدهیم و حدود توسعه چیست؟ و آیا این مبنای سوء استفاده قرار نمی‌گیرد که هر کسی آیاتی را بر یک چیزهایی تطبیق دهد و بگوید این توسعه در معنا است؟

علی‌الاجمال باید عرض کنم، در روایات موارد زیادی است که آیات قرآن با روش توسعه تفسیر شده است. انواع توسعه‌ها در روایات آمده است. توسعه مفاهیم بسیط، توسعه مفاهیم ترکیبی، انواع توسعه مفاهیم ترکیبی مثل بحث مضاف و مضاف الیه، بحث نسبت فعل و فاعل. اینها همه‌اش به صورت توسعه معنا شده است.

من راجع به روش علامه، این را اضافه کنم که به نظرم می‌آید، خیلی موارد استثنایی هست که اگر این روش و بیان ایشان نبود معنای آن آیه روش نمی‌شد و خیلی جاهای المیزان وقتی از یک آیه‌ای بحث می‌کنند، آیات دیگری که یک نحوه تشابهی دارد، می‌آورند. اما اینکه اگر این آیات مشابه نبود آن آیه معلوم نمی‌شد، این برای من معلوم نیست، مگر موارد استثنایی باشد. یک جا مثلاً رمی مطلق را دارد و یک جا ترمیمه بجماره... را دارد. این غیر از ابهام است و بدان معنا نیست که این، مفسر آن است. آن آیه کلی را بیان کرده، در جهت کلی خودش هم ابهامی ندارد و اگر این جزئی هم نبود آن آیه کلی خودش را به روشنی بیان می‌کرد. پس اولاً این موارد استثنا هستند و ثانیاً در استثناها این طوری نیست که اگر آن آیه نبود این آیه مبهم بود.

این روش نیز اختصاص به قرآن ندارد شما رسائل شیخ را هم که نگاه کنید، یک مباحثی را در قطع دارند و مفصل‌تر و روشن‌تر آن در بحث اشتغال آمده است. این در حقیقت می‌شود گفت که رسائل هم مفسر بعضه بعضاً.

روشی که بنده عرض می‌کردم این است که اولاً بفهمیم آیا قرآن، طبق لغت متعارف، صحبت می‌کند یا اصطلاح خاصی دارد؟ بنده معتقدم قرآن برای خودش یک روش خاص دارد، بر خلاف روش متعارف. روش متعارف همین معانی معروفه متعارف است، چراغ یعنی همین چراغ‌های موجود و کرسی یعنی همین کرسی‌ها، شب و روز، همین شب و روزی است که ما می‌بینیم. امروز یعنی همین روزی که در آن قرار



داریم. اما قرآن معلوم نیست که این چنین باشد زیرا وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم فرض کنید در باب **وَالشَّمْسُ وَالضَّحِيهَاءُ** (شمس، ۱/۹۱)، در روایات بیان می‌شود که یعنی پیامبر ﷺ، **وَالقَمَرُ إِذَا تَلِيَهَا** (شمس/۲)، بیان می‌شود یعنی حضرت علی رضی الله عنه، **وَالفَجْرُ وَلِيَالِ عَشْرِ** روایت داریم که منظور از این ده شب، دوران حکومت امام حسن مجتبی رضی الله عنه تا امام حسن عسکری رضی الله عنه است. از اینها معلوم می‌شود، منظور از این شب، خصوص شب متعارف نیست یا منحصر در این شب متعارف نیست، شب ظلمت جامعه هم شب است. وقتی ائمه خانه نشین هستند و حکومت به دست آنها نیست، یعنی شب است **وَالنَّهَارُ إِذَا جَلِيَهَا** (شمس/۲)، روایت داریم که دوران حکومت حضرت مهدی، سلام الله علیه، است و معنایش این است که این شب و روز یعنی جامعه **وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشِيهَا** (شمس/۴)، باز همین طور است. در این گونه موارد معمولاً می‌گویند تأویل شده و اینها تأویل آیه است [نه تفسیر].

ما اولاً دنبال لفظ نیستیم. شما بگویید تأویل، بگویید باطن، هر چه می‌خواهید بگویید، ولی سؤال ما این است که آیا این معنایی که پیامبر یا امام معصوم برای آیه می‌آورند، این لفظ، آن را شامل می‌شود یا نه؟ آیا معنای شمس، وجود پیامبر اکرم را و شامل است یا نه؟ اگر بگویید شامل نیست، خلاف روایت است و اگر بگویید شامل است، پس می‌گوییم شمس که در قرآن به کار رفته با آنچه در کلمات عرف بکار می‌رود، متفاوت است. این اصل مدعای ماست. اما بحث تأویل یک بحث جداگانه‌ای دارد که اصلاً تأویل یعنی چه؟ نظرات مختلفی درباره تأویل هست. ما کاری به لفظ نداریم ما به محتوا کار داریم.

مرحوم علامه در المیزان، معمولاً این گونه موارد را تعبیر می‌کنند به جری و تطبیق بر مصداق، ولی باز این چیزی را عوض نمی‌کند. جری و تطبیق هم یک تعبیری است از این نحوه تفسیر، ولی بالاخره شمس در لغت شامل پیامبر نمی‌شود، اما شمس در قرآن شامل می‌شود. آیا شمول مصداقی، بدون توسعه مفهومی ممکن است؟ ما فرش را شامل کتاب نمی‌توانیم بگیریم. در، شامل دیوار نیست. هرگونه شمول در غیر مصداق متعارف، توسعه در مفهوم است و الا محال است. بنابراین ما وقتی به لغت مراجعه کردیم و معنای لغت را فهمیدیم، تازه اول کار است. بعد باید دید این معنا چه توسعه‌ای دارد. پس اصطلاحات قرآن با متعارف فرق دارد.

در اینجا چند مطلب وجود دارد، مطلب اول اینکه بعضی از بزرگان معتقداند الفاظ عرفی نیز همین حالت را دارند. مرحوم سبزواری در حاشیه اللغالی «منظومه منطق» است این را نسبت می‌دهد به کل عرفا که، الالفاظ وضعت للمعانی العامة. مرحوم امام در مصباح الهدایة فرموده‌اند، ولعمری ان فهم هذا مفتاح مفاتيح المعرفة.

که الفاظ وضعت للمعانی العامة و همین طور هم هست. اگر کفایه در نظر تان باشد، وقتی راجع به تطبیق عالم پر ذات باری تعالی بحث می‌شود، دو نظر هست یکی اینکه مجازاً حمل شود و یکی اینکه حقیقتاً باشد



یعنی کلمه عالم واقعاً شامل آنجایی هم که علم عارض بر ذات نیست، می‌شود و آنجا یک بیانی دارند که عالم اعم از این معنایی است که در عرف استفاده می‌شود. عالم در عرف یعنی علم عارض بر ذات، ولی عالمی که یکی از اوصاف خداوند است، اعم از علمی است که زاید بر ذات است یا عین ذات باشد. مرحوم امام نیز نظرشان این است که اسما و اوصاف الله حتماً دارای توسعه است و اگر دارای آن توسعه نباشد اصلاً نمی‌شود بر خداوند اطلاق کرد. این را ما قبول داریم ولی متعارف عرف چنین نیست. و این همان تأویل است.

کلمه تأویل، مأل، اول، همه اش از یک ریشه است. مأل به معنای ختم و عاقبت کار یا به معنای ریشه کار است. بنابراین اگر کلمه تأویل را به کار می‌بریم یعنی ریشه‌یابی لغت. یعنی کلمه شمس باید دارای معنایی باشد که شامل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم باشد. شمس یعنی وجود روشن‌روشنگر که البته بالأصله باشد. منتها در قرآن وقتی خدا می‌فرماید، روشن‌روشنگر بالأصله یعنی مواردی که تضمین شده باشد که شامل غیر معصوم نمی‌شود. اگر می‌گویند شمس، فرقی نمی‌کند که یک انسان روشن‌روشنگر و روشن باشد در امور معنوی یا یک جسم نورانی در آسمان باشد. در عرف هم، این گونه است. یک نظر هم این است که می‌گوید در عرف این طور نیست، بلکه این گونه معنایی مجازی شمرده می‌شوند.

حال توسعه‌هایی که در قرآن هست وسیع‌تر از مفاهیم عرفی است، انواعی دارند. یک نوع آن، توسعه حقیقت و مجاز است. این توسعه در مفردات است، یک جور توسعه هم داریم به معنای برگشت به یک جامع. مثلاً **فصل لریک وانحر**، (کوثر، ۱۰۸/۲)، شاید واقعاً این گونه نیست که معنای حقیقی اش نحر باشد و (بالا بردن دست) مجازی باشد. در روایات هم هر دو معنا آمده است به ذبح شتر هم که نحر می‌گویند به این جهت است که چاقو به نحر می‌خورد، یعنی چاقو را به نحر بزن یا دستها را تا محل گودی نحر بالا ببر. در تقیه و تقوا نیز همین گونه است که ریشه هر دو، یک معنای جامعی است که این دو از آن سرچشمه گرفته است، **ان اکرمکم عندالله اتقیکم**، (حجرات، ۴۹/۱۲) یعنی اشدکم تقیه. که در همین زمینه روایت داریم، در باب بلال یعنی با تقواتر.

نوع دیگری از توسعه وجود دارد که توسعه در هیأت است، **ومن الناس من یشتري لهُو الحدیث**، (لقمان، ۶/۲۱) لهُو الحدیث، اضافه صفت به موصوف است یعنی حدیث لهُو، ظاهر حدیث لهُو یعنی محتوا، یعنی گفتاری که محتوایش باطل باشد، ولی صریح روایت یا روایات معتبر است که لهُو الحدیث یعنی غنا که غنا ربطی به محتوا ندارد مربوط به آهنگ است یعنی گفتاری که آهنگش باطل است. پس در قرآن یک معنای جامعی را به کار برده است، یعنی چه گفتاری که محتوایش لهُو است و چه گفتاری که آهنگش لهُوی باشد. **واجتنبوا قول الزور**، (حج، ۲۲/۲۰) نیز همین گونه است، قول زور یعنی آنچه که محتوایش باطل است ولی صریح روایات است که منظور از قول زور، غنا است و از این قبیل زیاد است.

مورد دیگر از توسعه، توسعه از نظر اسناد فعل و فاعل است **و الشمس و ضحیا و القمر اذا تلیها**، تا



می‌رسد به **فَعْقَرُوها فَعْقَرُوها** فَعْقَرُوها فَعْقَرُوها، (شمس، ۱۴/۹۱). در نهج البلاغه حضرت می‌فرماید، و انما عقر ناقة صالح رجل واحد، ولی خداوند تعمیم داد و همه را شریک دانست و گفته، فَعْقَرُوها، چون همه آنها راضی به این کار بودند، به حدی که اگر یک نفر قاتل شد بگویند همه گروه آنها قاتل هستند. پس منظور این است که در اسناد فعل به فاعل توسعه داده شده است.

* روشی نو در تفسیر قرآن کریم

یک نوع دیگر توسعه، رفع جمله از قید سیاق است. معمولاً در کلمات ما همیشه سیاق مدنظر است ولی قرآن آزاد است و ضمن اینکه معنای مطابق با سیاق هم به عنوان یکی از مصادیق مورد قبول است، ولی می‌تواند معنای دیگری هم داشته باشد که ربطی به سیاق ندارد. دلیل این مطلب روایات است مثلاً **وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**، (بقره، ۱۱۵/۲) ظهور سیاقی این در باب پول خرج کردن برای جهاد و جبهه است ولی روایت، آن را به معنای مطلق چیزهایی که موجب اهلاک نفس است می‌داند. در کتب فقهی نیز همه آقایان برای حرمت خودکشی به آن تمسک می‌کنند. پس معنایش، عام توسعه یافته است. انفاق کنید فی سبیل الله تا اینکه به هلاکت اجتماعی نیفتید. انفقوا فی سبیل الجهاد حتی لا تهلكوا به لحاظ هلاکت جامعه و انفقوا در راه خیرات تا اینکه اختلاف طبقاتی شدید موجب تباهی و آشوب اجتماعی نشود و هم چنین معنا می‌دهد که خودکشی و انتحار نکنید. خود این انفاق، انفاق مال است با انفاق علم و حیثیت و آبرو است؟ همه اینها را شامل می‌شود. من یک وقتی نه جور توسعه ذکر کرده بودم و نمی‌دانم چقدر حوصله دارید که من همه آنها را توضیح دهم.

بینات: در خلاصت هستیم لطفاً توضیح بدهید.

استاد، اولاً موارد زیادی را ما داریم، مثلاً **وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سَأَلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ**، (تکویر، ۹۰/۸۱) را همه می‌گویند یعنی دختران زنده به گور شده ولی روایت می‌گوید آلهایی که در راه دوستی ما کشته شدند. در بعضی روایات مؤدّه را بر خود آقا ابا عبدالله الحسین تطبیق کرده‌اند (مثلاً در بحار، ۲۲/۲۵۴). این مواردی که عرض می‌کنم تکمیل عرایض قبلی است. این آیه در سوره کف است **وَاجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا**، (کف، ۹۵/۱۸) «ردم»، به حسب ظاهر گفته‌اند یعنی همان سدی که از مس داغ ریخته‌اند، ولی صریح روایت می‌گوید، منظور سدّ تقیه است و ما ناچاریم که توسعه بدهیم. یا **وَإِذَا جَاء وَعْدُ رِيِّ جَعَلَهُ دَكًّا**، (کف/۹۸) اینجا به حسب ظاهر همان سدی است که از مس داغ ریخته شده است، ولی صریح روایت می‌گوید یعنی وقتی حکومت عدل بر پا شود و وعده حق عملی شود، دیگر جای تقیه نیست. سدّ تقیه ریخته می‌شود.

والشفح و الوتر، شفح علی و فاطمه هستند و وتر فاطمه است. در قرآن قرینه‌ای بر این معانی نیست تا از باب مجاز باشد بلکه روایات توضیح می‌دهند که معنای این آیه فلان است و این می‌رساند که اصلاً معنای



حقیقی همین است نه اینکه مجازی باشد. حال شما می‌خواهید نامش را جری و تطبیق بگذارید یا تأویل ولی بالأخره آیا امام راست گفته یا دروغ؟ من دنبال این هستم اگر راست گفته، پس کلمات قرآنی شامل این می‌شود و معنایش این است که بنابراین اصطلاحات قرآنی بر خلاف اصطلاحات عرفی و معمولی است. نمونه دیگر، «ان لو استقاموا علی الطريقة لاسقیناهم ماء غدقاً» (جن، ۱۱۶/۷۲) در اینجا ماء غدقاً تعبیر می‌شود به راه حکومت علی و اوصیای علی. از این موارد زیاد است. پس انواع توسعه به نحو خلاصه چنین شد:

اول، گسترش در معنای حقیقی کلمه چنانچه بمؤنن بالغیب در روایات غیب به قیام حضرت حجت معنا شده ولی در تفاسیر به خداوند اطلاق شده است. و غیب اتفاقاً معنای وسیعی دارد که همه موارد را شامل می‌شود یعنی ما غاب عنّا زماناً و مکاناً یا ظهوراً و بطوناً که معاد و خداوند و قیام حضرت حجت همگی را شامل می‌شود.

دوم، توسعه از نظر محتوا و شکل، مثل قول الزور.

سوم، گسترش از لحاظ حقوقی یعنی اسناد فعل و فاعل در مجازات «من رضی بفعل قوم فهو منهم» چهارم، توسعه از نظر حقیقت و مجاز مثل شمس.

پنجم، از نظر استعمال یک لفظ در دو معنا که در عرف چنین نیست. البته بعضی آقایان این را محال می‌دانند ولی ما محال نمی‌دانیم و در استعمالات هم زیاد داریم مثل این شعر درباره پیامبر که: المرمی فی دجی والمبتلی بعمی و المشتکی ضماً و المبتغی عیناً یأتون سده من کل ناحیته و یستفیدون من نعمائه عیناً.

این کلمه عین در هر چهار معنایی که در شعر آمده بکار رفته است. آنکه گرفتار ظلمت است به عین می‌رسد یعنی به خورشید. آنکه کور است به عین می‌رسد یعنی به چشم می‌رسد. آنکه تشنه است به چشمه می‌رسد و آنکه بدهکار است قرضش ادا می‌شود. یعنی همه کسانی که می‌آیند نزد پیامبر مشکلاتشان حل می‌شود.

ششم، گسترش سیاقی است که توضیح دادم.

هفتم، گسترش از لحاظ دید فردی و اجتماعی مثلاً «الخناس. الذی یوسوس فی صدور الناس» (ناس، ۵۴/۱۱۴) به حسب روایت، شیطانی است که در کنار دریاچه قلب نشسته و همین که انسان از یاد خدا غافل شد، شیطان خودش را به روی دل و قلب او می‌اندازد. اما یک معنای دیگر آن، افراد و گروه‌هایی هستند که در جامعه وسوسه می‌کنند و باعث اختلاف و درگیری هستند. از خصوصیات قرآن بکار گرفتن کامل همه جهات ادبی است که این را هم ما جزو توسعه آورده‌ایم. بنابراین در عرف اگر به کسی بگویند «اقم الصلوة» به نظرش می‌آید که یعنی نماز بخوان، اما اگر همه ریزه‌کاریها مد نظر باشد که می‌گوییم چنین



است، وقتی می‌گویند «**اقیموا**» این خیلی معنا دارد «**اقیموا**» یعنی بر پا بدارید. بر پا داشتن با اقرؤوا فرق می‌کند. «**اقیموا**» خطاب به جامعه است، بعد گفته الصلوة با الف و لام که ممکن است جنس باشد یا تعریف. صلوة مفرد است پس می‌فهمیم که آنچه منظور است دارای یک وحدتی است که در حقیقت یکی است و همه افراد جامعه به سوی یک هدف در حرکت هستند. یک چیز هم ما اضافه کردیم که در قرآن از این جهت که مراعات همهٔ جهات ادراکی و احساسی می‌شود، گاهی از اوقات قرآن هُل می‌دهد و گاهی جلوگیری می‌کند؛ «**بالوالدین احساناً**» (بقره، ۸۲/۲) هل دادن است «**وانما اموالکم و اولادکم فتنه**» (انفال، ۸/۲۸)، کنترل و ترمز است. من می‌خواهم بگویم در ذهن می‌زند که اگر گفت «**انما اموالکم و اولادکم فتنه**» (انفال/ ۲۸) ولو ظاهرش کنترل است ولی وقتی به دقت، جهات ادبی قرآن را مراجعه می‌کنیم معنایش این است که افراط نکن.

پس به نظر ما قرآن یک کتاب است و به همین جهت تمام آیات آن با یکدیگر مربوط است. سورهٔ بقره با نساء که به حسب ظاهر خیلی از آیتش بی ارتباط با یکدیگراند، ولی چون یک کتاب است به هم مربوط است و باید بگردیم ربط آن را پیدا کنیم.

یک وقتی بنده شروع کرده بودم تفسیر مستقلی بنویسم. در سالهای زندان. و تا آخر سورهٔ بقره نوشتم که البته در یک هجوم به داخل بند زندان، پلیس همه را سوزاند. در سورهٔ بقره که از نظر ارتباط سخت‌ترین سوره‌هاست، تمام ارتباط آیات آن را بدست آوردم و گاهی اوقات برای بعضی آیات دو، سه جور ارتباط درست کرده بودم. به هر حال منظور این است که این کتاب قرآن با کتاب‌های دیگر مثل کفایه و رسائل و غیره فرق دارد و این‌گونه توسعه‌ها را دارد. من از این موارد می‌خواهم استفاده کنم که شما، می‌خواهید بگویید حقیقت و مجاز است، بگویید. می‌گویید استعمال در اکثر از معنی است، بگویید. می‌گویید استعمال در جامع است، باز بگویید. ولی ظاهر روایات این است که این کلمات به این معنا هست. اسمش هر چه می‌خواهد باشد. یک وقت است که ما می‌گوییم معنای قرآن این نیست، ائمه در روایات خواسته‌اند بگویند اینها نیز به حکم قرآن است. شمس یعنی خورشید منتها پیامبر اکرم نیز به حکم همین است. این را امام در حقیقت از خودش می‌خواهد بگوید نه اینکه معنای قرآن واقعاً این باشد. ولی ما می‌خواهیم بگویم این طور نیست، زیرا این روایات نمی‌گوید که مثلاً من جعفر بن الصادق می‌خواهم بگویم همان طور که خدا گفته شمس یعنی خورشید، من می‌خواهم بگویم و کذلک پیامبر اکرم^x یعنی خورشید، نه این‌گونه نیست. ظاهر روایت هم همین است که امام می‌گوید، شمس یعنی پیغمبر. به تفسیر برهان و نور الثقلین مراجعه کنید، در آن روایات اصلاً معنا می‌کند و می‌گوید شمس یعنی پیامبر. ردم یعنی تقیه، جعله دکاً یعنی نقیه از هم می‌ریزد و موردش باقی نمی‌ماند. حال اگر این طور است، بنده ادعایم این است که اگر روشی در تفسیر قرآن هست این روش است، و آن روش‌های دیگر زیاد مناسب نیست. اگر روشی باید باشد که با تفسیر

کتاب‌های معمولی فرق می‌کند و خاص خود قرآن است، این روش است. البته در فنون دیگر هم هست مثلاً شعرا برای خودشان اصطلاحات خاصی دارند.

دو یار نازک و از باده کهن دو منی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

هیچ کس احتمال نمی‌دهد که منظور حافظ از دو یار نازک، دو خانم زیبایی باشند که کنار نهری نشسته باشند. منظور دو یار نازک طبع، دو مربی اخلاق، دو انسانی که با هم همدم باشند و بتوانند بنشینند و با هم صحبت کنند.

گفته شده در شرح حال بعضی حضرات که طرف، سر قبر عارفی رفته بود گفت به او متوسل شدم و از او خواستم که یک انسان بگای امشب برای ما برساند گفت یک نفر رسید که همین طور نشسته بود یک گوشه‌ای و از او گریه می‌کرد و من هم گریه می‌کردم این همان دو یار نازک است و از این قبیل زیاد است. در اینجا مباحثی است که این گسترش‌ها تا کجا می‌تواند ادامه داشته باشد، و در چه مواردی؟ آیا در کل آیات است و حتی آیات فقهی؟ در کل مفردات است. مفردات اجتماعی، مسایل حقوقی و فقهی؟ اینها چگونه است و تا کجا توسعه بدهیم، که مورد سوء استفاده قرار نگیرد؟

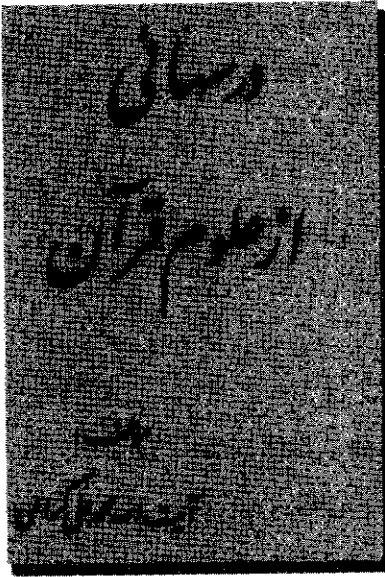
بیانات: طبق فرمایش شما این روش با کمک روایات امکان پذیر است، به گونه‌ای که اگر بعضی از روایات نباشد ما نمی‌دانیم چگونه عمل کنیم.

استاد، ببینید در شعر حافظ، که ما در هر بیتی از شعر حافظ که روایت نداریم ولی ما می‌دانیم وقتی در ده مورد، دو یار نازک این جور می‌شود. چهارده ساله بتی می‌شود مربی چهل ساله و بکشد زارم و در شهر نباشد گنهنش، از باب من مات من العشق فقد مات شهید می‌باشد. وقتی در چند مورد این جور کلمات در معانی خاصی بکار روند، می‌گوییم پس حافظ اصطلاح خاص دارد و اصطلاح او این است. الان اگر از شما بپرسند منظور از می در کلمات شعرا چیست؟ چه می‌گویید؟ هیچ وقت نمی‌گویید در این شعر به خصوص می یعنی عشق به خدا، بلکه می‌گویید اصلاً اصطلاح می در زبان شعرا یعنی این. ما در قرآن همین حرف را می‌زنیم، منتها باید جلو سوء استفاده‌هایش گرفته شود و این چه گونه امکان پذیر است، آن یک بحث دیگری است.

بیانات: حضرت عالی چه تقاسیری را از قدامت و متأخران ترجیح می‌دهید؟

استاد، از قدامت بسیار والا و بالا است و در اهل سنت هم تفسیر فخر رازی، به خاطر گستردگی مطالبی که دارد نه بخاطر صحت همه مطالبش و در متأخرین یکی المیزان که شکی در آن نیست و در این اواخر از نظر جامعیت المنار هم، تفسیر خوبی است.





**بیانات: آیا شما برای علوم قرآن،
نقشی در تفسیر و فهم قرآن قائل
هستید؟ اگر قائل هستید تا چه مقدار؟**

استاد، آری، نقش دارد و همین بحث‌های الآن ما علوم قرآنی است. از اهم مسائل علوم قرآنی، بحثی است که ما اینجا بیان کردیم که قرآن آیا کتاب است یا نه؟ این بحث خیلی دخیل است چون اگر قرآن کتاب باشد یعنی آیات آن ارتباط دارد. و زبان قرآن چیست؟ آیا مثل زبان عربی معمولی است یا نه؟ که این بحث به نظر ما بسیار بسیار مهم است و مباحث دیگر علوم قرآنی مثل اینکه نزول قرآن چند مرتبه بوده است و نزول به چه معنا است. معنای محکم و متشابه،

مجمّل و مبین و خلاصه، کل مسائلی که ما در این کتاب اخیرمان با عنوان درسهایی از علوم قرآنی منتشر کردیم در تفسیر و فهم قرآن دخیل و ضروری هستند.

بیانات: راجع به زبان قرآن که الان مطرح است. نظرتان چیست؟

استاد، مهم ترین بحث از نظر من، همین مفهومی است که الآن ذکر کردم که آیا مفاهیم قرآن مثل همین مفاهیم عربی است یا فرق دارد و یک بحث زبان شناسی راجع به مفردات است که ریشه الفاظ را پی گیری می کنند، ولی این خیلی دخالت ندارد. مثل اینکه فرطاس یونانی است یا عبری؟ بد نیست ولی خیلی دخالت ندارد. ولی از نظر من اهم مطالب همان است که عرض کردم.

بیانات: در واقع شما زبان قرآن را زبان خاصی می دانید؟

استاد، بله همین است و من چیزی به این اهمیت سراغ ندارم. عین آن چیزی که ما درباره شعرا و اصطلاحات آنها می گوئیم.

**بیانات: برخی می گویند زبان قرآن بازتاب فرهنگ زمانه است نظر جناب عالی در این
باره چیست؟**

استاد، این جور مباحث را دیده ام، ولی اینها بیخود است. این معنایش این است که قرآن را از خاصیت وحی گونه بودن بیندازیم و مثلاً بگوئیم اگر قرآن جنّ را مطرح کرده است به خاطر این است که جنّ در کلمات



و فرهنگ آن زمان عرب مطرح بوده است، لکن این خیلی حرف بی خودی است. مثلاً باید گفت **قل أوحى الی** **انه استمع نفر من الجن**، (جن، ۱/۷۲) دروغ است. معنای عملی این حرفها، همین است. این خیلی عجیب است و اصلاً با اعتقاد یک نفر مسلمان نمی سازد. این رسماً معنایش این است که اصلاً سوره جن و این گونه حرفها دروغ محض است.

ولی اگر فرض کنیم - با تصریح خودشان - منظورشان این باشد که می گویند اینها همه واقعیت دار است ولی خداوند وقتی خواسته توصیف کند، طبق زبان آنها توصیف کرده است یا طبق فهم آنها صحبت کرده است. اگر این طور باشد این حرف ناجوری نیست. مثلاً اگر خداوند راجع به بهشت از انار صحبت می کند، از فاکهه و آب، صحبت می کند، به خاطر این است که آنها این چیزها را می شناسند و بنابراین می فهمند، ولی در مقابل گفته **و فیها ما تشبهه الأنفس و تلذ الاعین**، با دارد مالا عین رأی و لا اذن سمعت، که در روایات آمده است. این بحث به معنای دوم نه نفعی دارد و نه ضرری. مثل این است که بگوییم اسم کتاب خدا را که قرآن گذاشته اند برای این است که عربها کلمه قرآن را می فهمیدند.

در علوم قرآنی باید مطالبی مطرح شود که در فهم مفردات و مرکبات قرآن دخالت داشته باشد. ما اگر بگوییم طبق فرهنگ آنها بوده یا نبوده ولی به هر حال فاکهه، فاکهه است و رمان هم رمان و آب هم آب. ما چه این حرف را بزنییم و چه نزنیم فرقی نمی کند. این حرف را مفسران را هم زده اند. مثلاً می گویند اینکه از سایه و درختان صحبت شده، برای این است که آنها این چیزها را ندارند و در بر بروهت هستند. ولی این بحثها جزو مباحث علوم قرآنی نمی آید و فقط موجب سوء تفاهم می شود.

بینات: شما نقش روایات را در تفسیر قرآن چگونه ارزیابی می کنید و تا چه مقدار می توان بر روایات تکیه کرد.

اسناد، روایات تفسیری مختلف هستند. برخی از نظر سند مخدوش هستند، برخی با قرآنی که داریم، ارزش ندارند. ولی روایاتی که این گونه نیستند و بلکه قرآین صدق در آنها هست، نمی توان آنها را نادیده گرفت. **ولیس لإحد من موالینا التشکیک فی ما بروی ثقاتنا**، پس بر شخص محقق لازم است، تحقیق کند و ببیند روایات چگونه است. منتها فقط اسناد، ملاک نیست گاهی متن روایات هم، به صدق یا کذب آنها شهادت می دهد.

بینات: گاهی روایات، با ظاهر متن قرآن بسیار متفاوت است، مثل آیه «هذا من عمل الشیطان» (قصص، ۱۵/۲۸) که هذا در بعضی روایات جوری معنا شده که از معنای ظاهر قرآنی بسیار دور است. در این موارد چه باید کرد؟



استاد، ما از این‌گونه روایات بحثی نکرده‌ایم و در این بحث نمی‌گنجد و دلیلی هم بر اعتبار این‌گونه روایات نداریم. چون حجیت خبر واحد در مسائل عملی است و این از موارد اعتقادی است. فقط این نکته هست که بگوییم همان‌طور که بنای عقلا بر اعتبار خبر واحد در مسائل عملی هست، در انکشاف هم همین بنا را دارند، یعنی حجیت، مربوط به مسائل عملی است ولی انکشاف، یعنی مطلبی به وسیله یک خبر واحد معتبر واضح شود و بر آن اعتماد شود، که می‌توان گفت عقلا چنین بنایی را دارند، همان‌گونه که در مسائل عملی خبر واحد را حجّت می‌دانند.

بر این اساس، این‌گونه روایات را ردّ نمی‌کنیم چون مأذون نیستیم ولی یردّ علمه الی الله. بعضی از روایات هم، به آن توسعه‌ای که من می‌گویم می‌خورد، از جمله همین روایت مربوط به «هذا من عمل الشیطان» که محتاج توضیح است. ولی بعضی که به آن نمی‌خورد و خلاف ظاهر است و اصلاً معنای آیه را عوض می‌کند. مثل اینکه در حرم امام رضا علیه السلام شخصی از من پرسید که خلق الله العالم بالمشیه و المشیه بنفسها، می‌گفت این ضمیر بنفسها به حضرت زهرا بر می‌گردد. این دلش می‌خواست حضرت زهرا را بزرگ کند ولی نمی‌دانست که دارد خدا را پایین می‌آورد. چیزهایی که اینجوری است برایش حجیت قابل نیستیم و کاشفیتی هم به آن معنا ندارد، ولی در عین حال رد هم نمی‌کنیم و یردّ علمه الی الله. آن روایاتی هم که می‌گویند روایات مخالف کتاب را به دیوار بزنید، به این معنا است که مبنای عمل قرار ندهید. نه اینکه ردّ کنید، زیرا شاید معنایی دارد که بعدها روشن می‌شود. مثل روایتی که مجلسی در بحار، درباره زنان آخرالزمان نقل می‌کند که کاسیات عاریات. ایشان خودشان می‌گویند ما این روایت را نمی‌فهمیم که هم لباس دارند و هم عریان هستند. ایشان لباس‌های بدن‌نمایی که الآن در آمده است، آن زمان ندیده است، و شاید روایات دیگر هم در طول تاریخ حل شود، لذا نباید آنها را از بین ببریم و طرد کنیم. این جمله‌ای که بعضی آقایان می‌گویند که ما باید این کتابها را اصلاح کنیم، حرف غلطی است زیرا برخی از روایات معلوم می‌شود که درست بوده، ولی ما نمی‌فهمیده‌ایم. نباید این کار را کرد. حال نمی‌توان این روایات را از کتابها حذف کرد، چون خیانت به مؤلفان آنها است، بلکه باید آنها را نگه داشت و گفت، ما نمی‌فهمیم.

بینات: حضرت آیت الله گرامی، به هر حال علامه طباطبائی، به صورت قرآن به قرآن، آیات را تفسیر کرده‌اند، نظر حضرت عالی چیست؟

استاد، عرض می‌کنم که من در سابق بسیار در المیزان غور کردم و موردی که لولا آیات دیگر معنای یک آیه واضح نباشد، نیافتم. یک وقت آیه‌ای طرح می‌شود و چند آیه مشابه آورده می‌شود، این یک حرف دیگری است ولی اینکه اگر این آیات مشابه نیاید معنای آیه معلوم نمی‌شود، من خیلی غور کردم و نیافتم. حال احتیاط می‌کنم و می‌گویم. جز موارد اندک. عظمت علامه، حوزه را گرفت. یکی از آقایان مقاله‌ای



نوشته بود راجع به اینکه تفسیر قرآن به قرآن به چه معنا است. بعد ایشان تمام این ۲۰ جزء قرآن را فقط یک آیه‌ای که بادم نیست و شبیه آیه **«ترمیم بحجارة من سجيل»** (فیل، ۴/۱۰۵) می‌شود. بهتر از آن و روشنتر در این مسأله آیه **«صراط الذین انعمت علیهم»**، (فاتحه، ۷/۱) که در آیه دیگر گفته **«من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین»**، (نساء، ۴/۶۱) آورده است. ایشان چنین آیاتی را به عنوان تفسیر قرآن به قرآن مطرح کردند. ولی این تفسیر قرآن به قرآن نیست «صراط الذین انعمت علیهم» یعنی راه کسانی که مورد انعام شما قرار گرفته‌اند. معنای این آیه روشن است و هیچ ابهامی هم ندارد، منتها مصداق این چه کسانی هستند در آیه دیگری ذکر شده است. نه اینکه اگر این آیه نبود معنای این آیه را نمی‌فهمیدیم. آن وقت در کل قرآن همین یک مثال را زده‌اند. عظمت علامه چنان سیطره انداخت و همه را گرفت که هیچ کس جرأت نکرد حرف خلافی بزنند. حال ما هم با احتیاط این حرفها را می‌زنیم.

بیانات: برای قرآن وجوهی را به عنوان وجوه اعجاز نقل می‌کنند. اعجاز علمی یا غیر آن. حضرت عالی کدامیک از وجوه اعجاز قرآن را مهم تر می‌دانید؟

استاد، من فکر می‌کنم همه‌اش مهم است، گرچه ممکن است از دید ما که الآن صحبت می‌کنیم بعضی‌هایش، اهم از برخی دیگر باشد. اما از دید عرب آن زمان، فصاحت و بلاغت مهم‌ترین وجه اعجاز قرآن بوده است. ولی همه‌اش اعجاز است از الفاظ گرفته که واقعاً عجیب است، الفاظ قرآن خیلی سهل است. شما نهج البلاغه را با قرآن مقایسه کنید چقدر مشکل است. اما در عین حال در نهج البلاغه وقتی لغت را فهمیدی دیگر همان است، ولی قرآن را هر زمان که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم یک دقت دیگری لازم دارد. واقعاً قرآن سهل‌ممتنع است و به این زودی نمی‌تواند آدم مطمئن شود که قرآن تمام شده است. تجری مجری الشمس والقمر همان‌گونه که در روایات آمده است. این از نظر فصاحت و بلاغت. از نظر محتوا نیز معجزه است که قرآن بحث هدایت را مطرح کرده، یک قانونی که سعادت بشریت در آن است. اجمالاً کتابی است که کتاب هدایت است و ظاهراً قرآن اولین کتابی است که علمی به نام علم هدایت را مطرح کرده است. **هدی للمتقین**، (بقره، ۲/۲) که مثلاً این کتاب خودش را به عنوان کتاب هدایت معرفی کرده است. البته ماتعابیر تورات و انجیل را نمی‌دانیم که چیست.

آن وقت با اینکه هدف اصلی قرآن، مباحثی مثل روانشناسی و اقتصاد و جامعه‌شناسی و... نیست ولی در عین حال آنچه در این قسمتها از قرآن استفاده می‌شود کأنّ حرف آخر است. به هر حال قرآن همه‌اش اعجاز است. اعجاز علمی و حتی اعجاز علمی تجربی هم دارد. منتها این جهت را یک کسی می‌تواند قضاوت کند که در علوم تجربی وارد باشد. مثلاً زحمت‌هایی که مرحوم بازرگان (ره) راجع به باد و باران کشید یا زحمت‌هایی که بعضیها کشیدند راجع به علوم دیگر که البته در بعضی موارد برداشت آنها اشتباه بوده است. مثلاً آن آقای



یدالله نیازمند شیرازی که ظاهراً کتابش ۱۰۵۰ سال قبل نوشته شده است از این آیه سورهٔ یس که **اولم یرالانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصيم مبين. و ضرب لنا مثلاً ونسی خلقه**، (یس، ۷۸، ۷۷/۲۶) می‌خواست مطلبی دربارهٔ دوقلوها استفاده کند. راجع به اینکه چرا بچه‌ها گاهی یک قلو، گاهی دو قلو یا سه قلو می‌شوند ایشان بیانی داشتند که اسپرهما برای تصاحب اوول با یکدیگر نزاع دارند و همه هجوم می‌آورند به طرف اوول. آن وقت یکی از این اسپرهما که به اوول وارد می‌شود فوراً جداراً اوول به حدی سخت می‌شود که راه را برای ورود دیگر اسپرهما می‌بندد. آن وقت می‌گوید گاهی از اوقات دو تا همزمان وارد می‌شوند قبل از اینکه جداراً سخت شود و لذا منشأ دو قلو شدن می‌شود. آن وقت ایشان می‌گوید این **فاذا هو خصيم**، اشاره است به نزاع اسپرهما بر سر تصاحب اوول و این را جزو معجزات قرآن می‌شمارد که این اشتباه است. چون ندارد که فاذا می‌خصیم بلکه می‌گوید فاذا هو که به انسان می‌خورد. یعنی ای انسان ما تو را از یک آب آفریدیم اما حالا بزرگ شده‌ای و با ما دعوا داری. از این جور اشتباهات زیاد پیش می‌آید که من فکر می‌کنم از این موارد در تفسیر طنطای زیاد است.

به هر حال اشاراتی که در قرآن هست راجع به حرکت زمین و جز آن که آن زمانها مطرح نبوده و آنها نیز نمی‌فهمیدند. ولی محتوای هدایتی قرآن از همه مهم‌تر است چون قرآن به موارد دیگر نظر اصلی نداشته بلکه نظر تبعی داشته ولی بالأصله به دنبال هدایت عمومی بوده و هست. چون واقعاً این است که از نظر سعادت انسانها مهم‌تر است.

بینات: حضرت عالی که مدتها با قرآن مانوس بوده اید اگر نکته یا نکات خاصی درباره قرآن یا مطلب خاص دیگری دارید بفرمایید؟

استاد، زیاد بوده است دقت و توجه جدید می‌خواهد. ریزه کاری‌های قرآن بسیار زیاد است و اینک کار روزمرهٔ من این مباحث قرآنی نمی‌باشد ولی در جزئیات، روابط اجزاء جمله می‌تواند نکات خوبی به دست بدهد. مثلاً در سورهٔ بروج دارد، **والسما ذات البروج. والیوم الموعود. و شاهد مشهود. قتل اصحاب الاخدود. النار ذات الوقود. إذ هم علیها فعود**، (بروج، ۱۰۱/۸۵) اینجا من یادم هست که یک وقتی که دقت می‌کردم می‌فهمیدم که این **إذ** باید به قتل متعلق باشد. چون ما قبلاً فعل دیگری نداریم. ما اصحاب اخدود را به معنای شهدا نمی‌گیریم آن‌طور که در بعضی تفاسیر آمده است. اصحاب الاخدود را به آن جنگ‌افروزان و آتش‌افروزان می‌گوییم. بار، آتش ایجاد می‌کند و صاحب آتش است نه آنکه در آتش می‌سوزد. آن‌وقت معنایش این می‌شود که آتش افروزان همان زمانی که آنجا نشسته بودند و شهدا می‌سوختند همان موقع مرگ بر آنهاست. این مرگ بر آنها نیز ولو به صورت ظاهر انشا است ولی حکایت از یک امر واقعی می‌کند. یعنی همان موقع که این کار را می‌کردند، گور خودشان را هم می‌کندند. این را من اکنون در



تفاسیر دیگر به یاد ندارم و به ذهنم آمد که این اشاره به یک معنای بدیعی است که ستمگران در همان موقعی که ستم می‌کنند مقدمات زوال خودشان را فراهم می‌کنند. آن وقت اشاره است به «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم» که این به حسب دریافت خودم بوده است. یا مثلاً درباره آن برداشت روان‌شناسی که «من کان یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا و الآخرة فلیمدد بسبب الی السماء» (حج، ۱۵/۲۲) خوب معنای ظاهری‌اش خیلی مهم به نظر نمی‌رسد. کسی که فکر می‌کند خدا او را یاری نمی‌کند برود بالا ببیند چه خبر است ولی این را وقتی با دریافت‌هایم از کتب روان‌شناسی بررسی می‌کردم، می‌دیدم این اشاره دارد به یک قانون مهمی که طرد یأس و ناامیدی است از طریق تمرین فکری، چون یکی از مباحث مهم روان‌شناسی بحث تمرین است که عادات زشت را انسان باید با تمرین طرد کند، آن وقت تمرین دو جور است، تمرین فکری و عملی که این اشاره است به تمرین فکری. یعنی کسی که مثلاً می‌خواهد سیگار را از خودش طرد کند یک تمرین عملی دارد که سعی کند یک مقداری آجیل همراهش باشد که تا علاقه‌ای به سیگار پیدا می‌کند یک مقداری از آن را بخورد و تمرین فکری هم این است که به خودش گوشزد کند که سیگار چه فایده‌ای دارد، به چه درد می‌خورد. این آیه هم تمرین فکری است برای دفع یأس، ناراحتی، و خلاصه‌اش این است که دنیا جای راحتی و آسایش نیست باید با این وضعیت سازگاری داشته باشی و با این دنیا خودت را تطبیق بدهی. حال اینها مواردی است که گاهی به ذهنم می‌آمده است ولی چون یادداشت نشده است همه‌اش به ذهنم نمی‌آید ولی وقتی آدم روی قرآن کار می‌کند در همه جای قرآن استفاده‌های بدیع هست. حال اگر به کسی بگویند کجایش بدیع بوده است شاید نتواند موردی را دقیقاً بیان کند. مثل کسی که سراسر زندگی او خاطره بوده است آن وقت به او بگویند یک خاطره تعریف کن. یک کسی گفت در آن دوره‌ای که در زندان بودید یک خاطره از آن دوران و دوران بازجویی‌تان بگویید. گفتم من سه ماه فقط زیر شکنجه بودم از کجایش بگویم؟ باید از اول همه را تعریف کنم.

بینات: الان در جامعه بیشتر روی حفظ و تلاوت قرآن تبلیغ می‌شود. پرسش‌ها این است که جناب عالی درباره گسترش مفاهیم قرآن در جامعه و مدارس و دانشگاه‌ها چه پیشنهادی دارید؟

استاد، بنده فکر می‌کنم اینکه در روایات روی حفظ قرآن تأکید می‌شده شاید بیشتر برای محفوظ بودن قرآن بوده است، چون دستگاه چاپ و اینها نبوده است. البته نمی‌گویم فقط به این جهت بوده. یک خاصیت حفظ قرآن این است که همیشه همراه شخص است و می‌تواند در ذهنش حاضر کند و برای تربیت مفید است. به هر حال حفظ، خوب است و بحثی در آن نیست ولی اینکه الآن مطرح است که فقط روی حفظ و قرائت تکیه می‌شود شاید خیلی مطلوب نباشد. روایتی از حضرت امیر هست که، «الا لا خیر فی قرائة لیس



فیها تدبّر. این لا خیر، نفی کمال است نه نفی ذات ولی بالأخره پیداست که زیاد با ارزش نیست. البته قرائت هم مهم است و نمی‌گوییم هیچ اهمیتی ندارد. زیرا این نماز جماعتها را می‌بیند آدم تأسف می‌خورد حتی برخی قرائت‌هایی که گاهی از رادیو هم پخش می‌شود مورد انتقاد است. آقای نجفی (ره) واقعاً قرائت ایشان خوب بود. بعضی آقایان دیگر هم هستند که قرائتشان خوب است اما تعجب می‌کنم از بعضی آقایان دیگر. یک آقای خدا رحمتش کند، نوارش را صبحها گاهی می‌گذارند که در «غیر المغضوب علیهم ولا الضالین» درست تلفظ نمی‌کند و همه را به صورت «ز» تلفظ می‌کند و اصلاً همه فتواها را با این نوارهایی که می‌گذارند خراب می‌کنند. خلاصه اینکه قرائت مهم است، ولی اینکه به فهم اهمیت نمی‌دهند، مایه تأسف است و اخیراً می‌دیدم که برخی مقامات تأکید روی این جهت داشتند که روی فهم قرآن کار کنید و حرف ایشان اثر می‌کند در آن جاها، ولی باید تأکید شود که روی فهم قرآن کار شود و باید گفت که این فهم حتماً با مراجعه به یک روحانی متخصص باشد. افراد اگر هم خودشان کار می‌کنند، ولی نظریات بدیعی که پیدا می‌کنند به یک متخصصی ارجاع دهند. اگر نظریه غیر متعارفی درست شد حتماً با یک متخصصی صحبت کنند که آیا به نظر شما این درست است یا نه؟ و گرنه عوارض منفی دارد.

* روشی نو در تفسیر قرآن کریم

بینات: در خاتمه اگر توصیه خاصی در زمینه تفسیر و قرآن برای خوانندگان دارید بفرمایید؟

استاد، بنده اولاً نظرم بر این است که طلبه در درجه اول روی آن سه علم اساسی کار کند، فقه و اصول و فلسفه. این سه علم، علوم اساسی حوزه‌های علمیه است. اگر کسی در این سه علم مجتهد باشد واقعاً اینها دیگر برایش مطالعه است. من نشنیدم که علامه طباطبایی اصلاً درس تفسیر رفته باشند و خودشان موفق بودند، چون آن سه علمش کامل بود. اینها خیلی مؤثر است. ولی مرحوم طالقانی روی تفسیر زیاد کار کردند و در آن سه علم زیاد کار نکردند. آن وقت عملاً می‌بینید که تفسیرش هم زیاد در سطح علمی نیست. ذوقیات بی‌مبنا و مدرک است. ولی البته نباید قرآن هم مغفول عنه قرار بگیرد، چون هدف، قرآن است. در این جهت ممارست در قرائت برای یک طلبه فاضل مناسب است منتها قرائت با دقت، که از فکرش هم استفاده کند و یکی دو تا تفسیر هم مثل المیزان و تفسیر دیگری را همراه آن ببیند، کافی است. این تفسیرها را ببینند تا احتمالات به ذهنشان بیاید چون برداشت از آیات بدون احتمالات قبلی، خیلی کامل نیست. منتها ذهنش را محدود به اینها نکند.

ضمناً خواندن خود قرآن از جهت نورانیت آن که در روایات زیاد تأکید شده است که شب چرا ۴۰ - ۵۰ آیه نمی‌خوانید و بعد بخوابید؟

خود خواندن قرآن با دقت، به تدریج استفاده‌های جدید را هم می‌آورد غیر از اینکه برای معنویت و آدم



شدن، ما نیاز شدیدی به قرآن و ممارست با آن داریم. خود قرآن نور است وقتی کلمات ائمه نور است که در زیارت جامعه می خوانیم، و کلامکم نور، آیات قرآن به طریق اولی نور است، مشهدی کاظم را من دیده بودم می آمد فیضیه و طلبه ها دورش را می گرفتند و کتاب مغنی را باز می کردند و می گفتند کجای آن قرآن است، دست می گذاشت روی آن، با اینکه سواد فارسی هم نداشت. می پرسیدند که این کتاب همه اش عربی است از کجا می گویی آن قسمت بخصوص قرآن است؟ می گفت، این قسمت نور دارد. و قصه اش را شنیده اید که این آدمی بوده که زکات مالش را نداده بود و این اواخر متوجه می شود که خیلی بدهی دارد و گفت باید به داد خودم برسیم. تمام اموالش را داد. دید با این وضعیت بچه ها می زنندش، فرار کرد و به یک امامزاده ای رفت و در همان جا خواب بود، یک حالت انکشاف برایش بوجود آمد و اطراف بارگاه را دید که کلمات قرآن با تشعشع نور سبز نوشته شده است و از همانجا همه قرآن را فهمید.

بینات: استاد با این فرمایش جناب عالی، این ذهنیت بوجود می آید که پس قرآن و تفسیر از مباحث حاشیه ای است.

استاد، البته من منظورم این نبود. یک منظور از حاشیه این است که اصلاً به اینها نپردازیم، که منظور ما این نیست. یک منظور دیگر این است که این بسیار مهم است ولی برای طلبه ای که می خواهد محقق شود و زیر بنایی کار کند از آن مهم تر هم داریم. یک طلبه تا آخر عمرش که روی آن سه علم کار نمی کند. اگر درست درس بخواند ۱۰-۱۵ سال درس خارج خوب بخواند، یک مجتهد خوب می شود. در مرحله سطح، پرداختن به تفسیر و نهج البلاغه و ... به عقیده من اشتباه است. سعی کنند سطح را خوب بخوانند و هم زمان با درس خارج، وارد در این مسائل شوند. البته مطالعات اجمالی، مسأله ای نیست ولی کار کردن و تحقیق را با درس خارج شروع کنند.

بینات: ما الآن در حوزه، طلبه هایی را می بینیم که به این علوم پرداخته اند و حتی الآن درس خارج می گویند ولی بعضاً وقتی آیه ای را می خواهند بخوانند فراموش می کنند یا اشتباه می خوانند که حکایت از کمی ممارست با قرآن دارد.

استاد، فراموش کردن یک آیه یا اشتباه خواندن آن مسأله ای نیست و به حافظه مربوط می شود. مرحوم آقای داماد آیات را احياناً غلط می خواند مثلاً. اگر کسی با قرآن آشنا نباشد، من اجتهاد او را قبول ندارم. برای اینکه منبای اولیه برای فهم احکام، خود قرآن است. اول قرآن است و بعد از آن روایات است. این مثل مجتهدی است که یک عموم را گرفته و دنبال فحص از مخصصی هم نرود. این اصلاً مجتهد نیست، ولی یادش رفته این آیه را بخواند یا غلط خوانده این زیاد مهم نیست.



بینات: منظور این است که بسیاری از اساتید حوزه وقتی وارد بحثی می‌شوند اصلاً آیات قرآن را نمی‌خوانند یا زیاد اهتمام نمی‌کنند ولی برخی از بزرگان مثلاً وقتی وارد بحثی می‌شوند اول آیات را بررسی می‌کنند و بعد به روایات می‌پردازند.

روشی نو در تفسیر قرآن کریم

استاد، بله باید همین‌طور باشد ولی خیلی از اوقات طرف برای خودش کارهایش را کرده است، یعنی می‌داند آیه‌ای در این بحث نداریم یا از اول دستور کلی بحث را گفته است و از اول سراغ روایات رفته است. پس خیلی از اوقات مطلب را خودشان بررسی کرده‌اند ولی در درس نگفته‌اند. ولی واقعاً اگر خودشان در قرآن کار نکرده باشند در اجتهادشان شک و شبهه هست برای اینکه لااقل مثل عمل به عمومات قبل از فحص از مخصص و معارض و اینها می‌شود.

بینات: با تشکر فراوان که وقت عزیزتان را در اختیار ما قرار دادید.

استاد، خیلی ممنون ان شاء الله شما هم در نشر معارف قرآن موفق باشید و نشریه‌تان بتواند برای علاقه‌مندان به قرآن و معارف آن مفید باشد.

